

با عرادا بسوع شوهر گمند
 اگر خج انگشت مانند لبند
 زنان را کت بت می زیم
 زنا را کند رشک صحبت فرآن
 چو در مشت زن جت مبنی قلم
 شو معنی سوره یوسف
 ز جنون ایسه حدیث کوی
 دهد استقامت چیزی زن
 یکی نان نفقه بقدر کف
 دوم و در حبات در بظطاری
 سوم که بود صبح بار س
 سیوم که بود صبح بار س
 رفیقش را نه وقت خدای
 رفیقش را نه وقت خدای

در بیان ف و زنان از بند چیز

ف و

ف د زن از بازده چهر نیست
 نخستین زن آنکه از ابرشوی
 کند رشوی خود را بجه زیر دست
 دوم آنکه نزدیک مادر پدر
 سیوم دعوت او کند که خورشید
 چهارم بود آنکه او بولوس
 بود نخبین آنکه با ست خموش
 ششم آنکه با فاسقه ش نریم
 بود هفتم آن که نزار دجست
 بود هشتم آن ز عادت رود
 نهم آنکه سولیش نشب مقمر
 ده یک بود آنکه از سوی غریبش
 دود بود آنکه امر خد
 ولی یکدیگر مشترک نیست
 برون سست می تا بدین حکم اوی
 بنی ف و دش ازین است پس
 با آنکه زن زوجه جکی مقمر
 ضیعت نماید زانرا زه پیشتر
 بر دآن بود صحبت امین بس
 بجای که او بخیر باید پیشتر
 نباشد ز فسونت سلیتم
 ف و دش سخن حکم بیان
 ز عادت و را و سعادت رود
 همیشه بوج چون صبا در سفر
 هند غل با ده بر عملش
 برون سست در آرزو مهرش غا